

تحلیل گفتمان سیاست خارجی باراک اوباما در قبال جهان اسلام

روح‌الله قادری کنگاوری^۱

نبی‌الله ابراهیمی^۲

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۱/۲۵

فصلنامه آفاق امنیت / دوره جدید - سال سوم / شماره ششم - بهار ۱۳۸۹

چکیده

این نوشتار درصدد است با روش علمی «تحلیل گفتمان»، علل و انگیزه‌های پشت صحنه «گفتمان تغییر» در قبال جهان اسلام را واکاوی کند و به این پرسش کلیدی پاسخ دهد که اوباما به دنبال چه نوع تغییر گفتمانی با جهان اسلام است. بنابراین، هدف اصلی این نوشتار تحلیل گفتمان سیاست خارجی باراک اوباما، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، در قبال جهان اسلام است.

با به قدرت رسیدن باراک اوباما در نوامبر ۲۰۰۸، راهبرد آمریکا دست‌خوش دگرگونی‌های مفهومی و عمل‌گرایانه‌تری شد. این دگرگونی خود را در قامت اتخاذ رویکرد تکثرگرایی اجماع‌محور و چندجانبه‌گرایی راهبردی مبتنی بر قدرت هوشمند، یعنی استفاده درست و به موقع از هر دو عنصر سخت و نرم با در نظر گرفتن شرایط و مقتضیات حاکم بر مناسبات و تحولات بین‌المللی آراست. در چنین فضایی، دولت اوباما به دنبال تغییر و دگرگونی افکار عمومی به شکل تکوینی از حوزه اسلام‌هراسی به ایران‌هراسی است. در این روند با بهره‌گیری از انواع سناریوها، برجسته‌سازی‌ها، عملیات روانی، دیپلماسی عمومی و رسانه‌ای، جنگ سایبری و فضای مجازی چهره اسلام به طور عام تهدیدزدایی و چهره ایران به طور خاص تهدیدزدایی می‌شود. به بیان دیگر، آمریکا به موازات کاستن از عمق اسلام‌هراسی بر شیب ایران‌هراسی می‌افزاید.

جهان اسلام بخشی از گفتمان‌های متناقض و گاه متضاد با گفتمان آمریکاگرایی محسوب می‌شود. جهان اسلام با توجه به خرده گفتمان‌های متعدد شیعی، سنی، آسیایی، آفریقایی و عربی به کلی با بسیاری از شالوده‌های تشکیل‌دهنده اصول و اهداف سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در تضاد است. بخش مهمی از جهان اسلام مخاطب گفتمان «تغییر» باراک اوباما قرار گرفته است.

واژگان کلیدی:

تحلیل گفتمان، گفتمان تغییر، جهان اسلام، قدرت هوشمند، سیاست خارجی

۱. مدرس و پژوهشگر دانشگاه جامع امام حسین(ع)
۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

مقدمه

با به قدرت رسیدن باراک اوباما در نوامبر ۲۰۰۸، راهبرد ایالات متحده نیز دست‌خوش دگرگونی‌های مفهومی و پراگماتیست‌تری قرار گرفت. این دگرگونی خود را در قامت اتخاذ رویکرد تکثرگرایی اجماع‌محور و چندجانبه‌گرایی راهبردی قدرت هوشمند^۱ یعنی استفاده از هر دو عنصر سخت و نرم با در نظر گرفتن شرایط و مقتضیات حاکم بر مناسبات و تحولات بین‌المللی آراست. انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده آمریکا که به جابه‌جایی قدرت از حزب جمهوری‌خواه به حزب دموکرات انجامید، امیدواری‌ها، آرزوها و «خوش‌باوری‌های» بسیاری را در پی داشت که بخشی از آنها، معلول نوع شناخت تاریخی از عملکرد حزب دموکرات امریکاست و بخشی دیگر، معطوف رها شدن جهان از سیاست‌های جنگ‌طلبانه جمهوری‌خواهان و نومحافظه‌کارانی است که باور نداشتند جهان بدون جورج بوش، جهانی امن‌تر و کم‌مخاطره‌تر خواهد بود.

با وجود این، نمی‌توان باور کرد که با روی کار آمدن باراک اوباما سرشت سرمایه‌داری تغییر کند و امپریالیسم در ثروت‌طلبی و زیاده‌خواهی دچار تردید شود. یا ایالات متحده از سیاست‌های هژمونی‌طلبانه خود در مناطق مختلف جهان دست بردارد و وارد عرصه تعامل سازنده و برابر با سایر کشورها شود. با این حال، شعارهای اوباما در جریان مبارزات انتخاباتی و پیروزی وی در انتخابات ریاست‌جمهوری، بسیاری را دچار توهم تغییر در رفتار امپریالیسم کرد.

به نظر می‌رسد اوباما در حال ایجاد جابه‌جایی در عرصه سیاست خارجی است که از آن جمله کاهش اندک بودجه دفاعی و تغییر لحن سیاست‌مداران بوده است. درست شبیه جیمی کارتر، رئیس‌جمهور دموکرات در سال ۱۹۷۷ که با شعار مشهور «حقوق بشر و نه ویتنامی دیگر و نه پنبوشه‌ای دیگر» به میدان آمده بود و ژست‌های اولیه‌اش در سیاست خارجی باعث امیدواری مخالفان سیاست خارجی جمهوری‌خواهان و ترس وابستگان سابق آنها شد.

بدون تردید، آرمان‌گرایی اوباما بخش مهمی از جهان، به ویژه جوانان را به وجد آورده است. اوباما به نماد «تغییر» تبدیل شده است و این «تغییر» تا آنجا که به وضعیت داخلی آمریکا بازمی‌گردد، با انتخاب خود اوباما به عنوان یک چهره سیاه‌پوست غیر آنگلو ساکسون نه تنها آغاز شده، بلکه تحقق یافته است. اما در صحنه جهانی تغییر چهره آمریکا و جایگاه معنوی آن که با تغییر سیاست‌های این کشور گره خورده است، توقعاتی هستند که از زمان وعده‌های انتخاباتی اوباما و طی دوران ریاست‌جمهوری وی تاکنون در ذهن همگان شکل گرفته است. این تغییرات در نهایت باید به تغییر مناسبات منطقه‌ای و حتی بین‌المللی بینجامد که هر کشوری در آن از راه‌های مختلف در پی اثبات نقش خویش است. اوباما تلاش می‌کند اوج بردباری و نهایت حسن نیت خود را در برابر «جهان اسلام» به نمایش بگذارد. اما کدام جهان اسلام؟

۱. شایان ذکر است سوزان ناسل در شماره آوریل ۲۰۰۴ فارین پالیسی مقاله‌ای منتشر کرد و کفایت اصطلاح قدرت نرم (Soft Power) جوزف نای را در مقابله با تهدیدهای جدی علیه منافع آمریکا به چالش کشید و مفهومی جدید را پیشنهاد کرد. او از قدرت هوشمند (Smart Power) به معنای ترکیب هوشمندانه قدرت سخت و نرم در مقابله با تهدیدها علیه امنیت ملی سخن گفت. ناسل معتقد است توانایی‌ها و برتری‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک آمریکا باید در یک جهت هماهنگ شود تا برآیند آن تداوم برتری آمریکا را تضمین کند. چندی بعد مرکز پیشرفت آمریکا (Center for American Progress) از اصطلاح قدرت همگرا (Integrated Power) سخن گفت و پروژه دانشگاه پرینستون با عنوان «پیش به سوی جهان آزاد قانونمند» آغاز شد. رک: (Korb and Boorsin) در مقابل این مفهوم، اصطلاح قدرت گیج یا احمقانه (Stupid Power) شکل گرفت که به معنای استفاده نابه‌جا یا نابخردانه از هریک یا هر دو مؤلفه قدرت سخت یا نرم است. حالا خود جوزف نای نیز از همین اصطلاح برای تحلیل جنگ اسرائیل علیه حزب‌الله استفاده می‌کند و معتقد است اسرائیل با اتخاذ راهبرد و برآورد نادرست از حجم و کیفیت خسارات احتمالی جنگ، هم میدان نبرد را باخته و هم به مشروعیت حزب‌الله مدد رسانده است. مقاله نای در بوستون کلوب با عنوان «در خاورمیانه، هدف به کارگیری قدرت هوشمند است» رک: (Nye, 2006)



جهان اسلام مفهومی ذهنی و سیاسی است و در عالم واقع وجود ندارد؛ همان‌گونه که «جهان مسیح»، «جهان یهود» یا «جهان بودا» به طور عینی وجود ندارند. جهان اسلام مجموعه سیاسی ناهمگونی است که از خرده گفتمان‌های متعدد شیعی، سنی، ترکی، شرقی، آسیایی، آفریقایی و عربی تشکیل شده است. این سازه‌های ناهمگون در واقع فقط با یک عنصر مشترک قابل شناسایی هستند. این عنصر دین اسلام است که هویتی مشترک را تداعی می‌کند و جهان اسلام را به عنوان برساخته‌ای بین‌الذنهانی^۱ به تصویر می‌کشد.

به هر حال، تیمی که تاکنون اوباما برگزیده است، و ایده‌های گفته‌شده، نشان از چرخشی پارادایمی اما به آهستگی و گام به گام دارد. با این حال، کریستین بروس در مقاله‌ای در مجله فارین پالیسی^۲ استدلال می‌کند که اوباما راه دولت دوره دوم بوش در سیاست خارجی را که به تعبیر او «بین‌المللی‌گرایی پراگماتیست»^۳ بود، هم‌چنان ادامه خواهد داد. به نظر بروس، اوباما طرح بوش به نام «دستور کار آزادی»^۴ را چنان که مشاورانش گفته‌اند، با قوت بیشتر ادامه خواهد داد و با رویکرد واقعیت‌گرایانه‌تر به دنبال جلب همکاری‌های بیشتر قدرت‌های رو به رشد به ویژه در آسیا مانند چین، هند و ژاپن در مسائل بین‌المللی خواهد بود. (Brose, 2009)

از طرف دیگر، انتخاب اوباما به معنای پایان گفتمان نومحافظه‌کاران امریکایی در سیاست بین‌المللی است. اوباما به نومحافظه‌کاران روی خوش نشان نداده است.^۵ نومحافظه‌کاری با سیاست مبتنی بر پیش‌فرض‌های تقسیم‌بندی به خیر و شر، مسلمان لیبرال و بنیادگرا، سیاست دوگانه در مورد اسرائیل و فلسطینی‌ها، یکجانبه‌گرایی مبتنی بر ایده «دوره تک قطبی»^۶، تحمیل دموکراسی و ارزش‌های امریکایی با توسل به نیروی نظامی و هم‌چنین ذهنیت دینی معطوف به یک مأموریت الهی مسیحی در جهان اسلام، بیش از پیش در جهان اسلام بی‌اعتمادی و نفرت تولید کرده است. نتیجه سیاست نومحافظه‌کاران تنها خیزش بنیادگراترین نیروها در جهان اسلام بود که نمی‌شد با قدرت نظامی آنها را سرکوب کرد.

با وجود این، باراک اوباما با گفتمان تغییر در قبال جهان اسلام و بهبود رابطه با دنیای اسلام در پی حل مشکل با پدیده‌هایی است که بزنگاه آنها جهان اسلام است. تروریسم و مسأله اسرائیل از جمله مشکلات گفتمان اوباما است که تحلیل آن نیازمند روش علمی است. این روش، «تحلیل گفتمان» نام دارد که در این مقاله به بررسی و واکاوی آن می‌پردازیم.

گفتمان و تحلیل گفتمان

مفهوم گفتمان^۷ معانی مختلف و متعددی دارد؛ برخی آن را معادل بررسی سیستماتیک موضوعی مشخص به کار برده‌اند. برخی آن را به معنای کلام، رأی و عقیده می‌دانند. (فرهنگ علوم سیاسی، ۱۳۷۴: ۱۷) در بیانی کلی و مورد اجماع اکثر نظریه‌پردازان، گفتمان به تمام آنچه گفته و نوشته می‌شود اطلاق می‌گردد، اعم از مقولات، موضوعات و مطالب گفتاری و نوشتاری و هر آنچه به گفت‌وگو، تبادل

1. Intersubjective
2. Foreign Policy
3. Internationalism Pragmatist
4. Freedom Agenda

۵. بسیاری از نومحافظه‌کاران مانند چهره آکادمیک‌شان «برنارد لوئیس»، اسلام‌شناس برجسته، یهودی بودند؛ گرچه پیشینه فلسفی آن به فیلسوف آلمانی تبار یعنی لئو اشتراوس، استاد فلسفه سیاسی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در دانشگاه شیکاگو می‌رسد. شاگردان او در ۱۹۸۰ در حلقه‌های آکادمیک رشد و در دوره ریگان به رده‌های بالای قدرت نفوذ کردند. رامسفلد و دیک چنی متحد نومحافظه‌کاران در دوره بوش، رئیس‌جمهور کم‌تجربه را در سیاست خارجی یاری کردند و با به دست گرفتن پست‌های کلیدی، بوش را برای حمله به عراق ترغیب کردند. برای کسب اطلاعات بیشتر رک: «شکاف میان نومحافظه‌کاران امریکایی»، لوموند دیپلماتیک، سپتامبر ۲۰۰۶. رک: <http://ir.mondediplo.com/>

6. Unipolar Moment
7. Discourse

آرا و مذاکره مرتبط است. از آنجا که هر نوع گفتار، کلام یا نوشتار جریانی اجتماعی محسوب می‌شود و دارای ماهیت و ساختار اجتماعی است، گفتمان نیز پدیده‌ای اجتماعی با زمینه‌ها و بستریهای اجتماعی است. به بیان دیگر، بستر زمانی، مکانی، موارد کاربرد و سوژه‌های استفاده‌کننده هر مطلب یا گزاره و قضیه، تعیین‌کننده شکل، نوع و محتوای هر گفتمان به شمار می‌روند.^۱

تیم دانت گفتمان را محتوای «مادی اظهاراتی» می‌داند که در چارچوبی اجتماعی بین افراد مبادله می‌شود و قصد گویندگان بحث‌ها، این اظهارات را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در عین حال، سایر افرادی که در این امر مشارکت دارند، با آن به عنوان چیزی معنادار برخورد می‌کنند. به اعتقاد وی، گفتمان آمیزه ساده و یکپارچه واژگان نیست، زیرا روابط بین الازدهانی نیز در آن دخیل است.^۲ در واقع، گفتمان یکی از نشانه‌های تأثیرگذار در الگوهای رفتاری کشورها محسوب می‌شود.^۳ در هر دوران، شکل خاصی از قالب‌های گفتمانی ظهور می‌یابد که تأثیر خود را بر رفتار سیاست خارجی و داخلی به جا می‌گذارد. قالب‌های گفتمانی را می‌توان با نشانه‌هایی از ساختار حکومتی پیوند داد و از این طریق بین سیاست خارجی و قالب‌های گفتمانی رابطه ایجاد کرد. اگر سیاست خارجی شکلی از الگوی قدرت باشد، در این حوزه نیز نشانه‌هایی از قدرت‌سازی در قالب گفتمان ظهور می‌یابد. از طریق تحلیل گفتمانی می‌توان الگوهای متنوعی از رفتار سیاسی و بین‌المللی را به کار گرفت. اگر سیاست هویت^۴ مبنای تفاوت رفتار کشورها و بازیگران تلقی شود، در آن شرایط می‌توان گفتمان را فراتر از فضای ادراکی تلقی کرد و آن را مجموعه‌ای از ادراکات، احساس عمومی و هویت‌سازی در سطح بین‌المللی دانست. بر اساس قالب‌های هویتی و چارچوب‌های گفتمانی، الگوهای رفتار در سیاست خارجی شکل می‌گیرد.

بنابراین، کشورها در قالب گفتمانی به سیاست خود معنا می‌دهند. می‌توان گفتمان را به معنای فرآیندهای اجتماعی و نظام‌های شناخت دانست که معنا از طریق آنها تولید، تثبیت، تجربه و متحول می‌شود. گفتمان‌ها هستند که امور را بهنجار، طبیعی و امکان‌پذیر می‌سازند و هویت‌ها و ظرفیت‌های اجتماعی تولید می‌کنند. از این رو، گفتمان‌ها مولد هستند. آنها راه‌های خاصی از موجودیت در جهان و عمل در آن را معنادار می‌کنند و به یک رژیم حقیقت شکل می‌دهند که راه‌های دیگر کنش و هویت را حذف می‌کنند. به طور کلی گفتمان‌ها تأسیس‌کننده ابژه (عین) و سوژه (ذهن)^۵ هستند و هر گفتمان مبتنی بر بسیاری از سمبل‌هاست. (قادری کنگاوری، ۱۳۸۸: ۷۱-۷۰)

در پست مدرنیسم، معرفت و ذهنیت انسان سرشتی گفتمانی دارد. از نظر پست مدرن‌ها، هیچ موضعی برتر (استعلایی) و خارج از گفتمان و زبان و فرهنگ وجود ندارد تا از آن موضع

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر رک: فصلنامه سیاسی - اجتماعی گفتمان. ش ۲، پاییز ۱۳۷۷، صص ۵۸-۲۵.
 ۲. برای کسب اطلاعات بیشتر رک: «تحلیل گفتمان چیست؟»، در <http://www.toussi.blogfa.com/post-9.aspx>
 ۳. برای مثال، صورت‌بندی گفتمانی سیاست خارجی اوپاما بر احکامی نظیر «گفت‌وگو با جهان اسلام»، «دموکراسی ارشادی نه تحمیلی»، «چندجانبه‌گرایی» و مانند آن استوار است.
 ۴. باید گفت سیاست هویت (Identity Politics) در واقع نقد سازه‌انگاره مفهوم سیاست قدرت (Power Politics) جریان اصلی و رئالیسم است. در صورت اول، هویت‌ها تعیین‌کننده سیاست‌ها هستند، اما در حالت دوم، قدرت و مشتقات آن تعیین‌کننده سیاست‌ها به شمار می‌روند. بنابراین، مکتب برسازی تفسیری از سیاست هویت به دست می‌دهد. یکی از مهم‌ترین نتایج فرعی این توجه به سیاست هویت، احیای تفاوت‌ها میان دولت‌هاست. از آنجا که کنشگران هویت‌های متعددی دارند و این هویت‌ها بر منافع متفاوتی دلالت می‌کنند، نمی‌توان از پیش رو و از بیرون، منافع یکسانی را به همه دولت‌ها نسبت داد. بر این اساس یک دولت واحد عملاً در سیاست جهان در چهره بازیگران مختلفی جلوه‌گر می‌شود و دولت‌های گوناگون بر اساس هویت‌های هر یک از دولت‌های دیگر، رفتار متفاوتی در قبال آنها دارند. اگر این گفته درست باشد، باید الگوهای متفاوتی از رفتار را از گروه‌های مختلف دولت‌ها که هویت‌ها و منافع گوناگونی دارند، انتظار داشته باشیم. برسازان برای تبیین شکل‌گیری ترجیحات، روی هویت‌های اجتماعی کنشگران تکیه می‌کنند. همان‌گونه که ونت ادعا می‌کند: «هویت‌ها شالوده منافع هستند.» رک: (Wendt, 1992:398)



برتر به صورت فارغ از آن به جهان و اجتماع بنگریم و برای آن راهکارهای کلی و کلان بدهیم. بنابراین در فضای زبان‌ها و افق گفتمان و فرهنگ‌های متفاوت، واقعیت به گونه‌های خاص و متفاوت بازتابنده می‌شود؛ و معرفت به هیچ وجه بازتاب واقعیت نیست. بنابراین، حقیقت را نمی‌توان در یک معرفت، عقلانیت و گفتمان خاص (مثلاً گفتمان مدرن) محبوس و محصور کرد. تاریخ مجموعه‌ای از جزیره‌های گفتمانی است که هر یک برای خود مستقل و معتبرند. به تعبیر کاملاً آشکار و صریح از نظر پست مدرن‌ها، زبان صرفاً ابزار نیست، بلکه شکل‌دهنده انسان و کردارهای او و حقیقت اوست. معرفت‌شناسی بر اساس پرده زبانی و شبکه گفتمانی تحقق می‌یابد و از آنجا که زبان و گفتمان پدیده‌های تاریخ‌مند هستند، انسان فراتاریخی و نیز زبان واقع‌نما، قابل تصور نیست. (تاجیک، ۱۳۷۸: ۲۳)

گفتمان‌ها رویه‌های شناختی انواع مختلف مداخله‌های منطقی و مناسب را مشخص می‌سازند و تکنیک‌ها و رویه‌های انضباطی و سایر شیوه‌های اجرای یک تحلیل گفتمانی ساخته‌شده را تعریف می‌کنند. (ملیکف، ۱۳۸۵) برای مثال، رویه شناختی گفتمان اوباما و ارتباط سوژگی جهان اسلام با سیاست خارجی امریکای عهد اوباما نیازمند تحلیل گفتمان است. گفتمان اوباما از زبانی متفاوت از دوران بوش تشکیل شده است. این زبان، سوژه‌هایی را که مجاز به سخن گفتن و عمل کردن هستند تعریف می‌کند. مثل سوژه‌های درون جهان اسلام که می‌توانند قابل مذاکره و اعتماد باشند.

از نظر پست مدرن‌ها، هیچ موضعی برتر (استعلایی) و خارج از گفتمان، زبان و فرهنگ وجود ندارد. برای مثال در چارچوب گفتمان اوباما هیچ کارگزار یا کشوری نیست که نتوان با آن مذاکره کرد، زیرا زبان و فرهنگ اوباما زبانی از موضع بالا و فرمایشی نیست. به عبارتی، زبان اوباما نسبی و گفتمانی فراگیر است. در ادامه برای فهم یک رویه یا مثلاً یک گفتمان و کشف حقیقت باید از تحلیل گفتمان به مثابه روشی علمی استفاده کرد. برای مثال به منظور فهم و تفسیر گفتمان سیاست خارجی باراک اوباما نیازمند روش تحلیل گفتمان هستیم.

تحلیل گفتمان امروز به گرایش بین رشته‌ای^۱ در علوم اجتماعی تبدیل شده است که در جنبش انتقادی ادبیات، زبان‌شناسی (نشانه‌شناسی) تأویل‌گرایی، هرمنوتیک گادامر و تبارشناسی و دیرینه‌شناسی میشل فوکو ریشه دارد. بنیان‌های فکری تحلیل گفتمان فراتر از تحلیل متن یا نوشتار یا تحلیل گفتار است. گفتمان مجموعه‌ای از گزاره‌هایی است که یک مفهوم کلی را دربرمی‌گیرد. هم‌چنین در تحلیل گفتمان فراتر از دیدگاه هارولد لاسول درباره تحلیل فرستنده، تحلیل پیام، تحلیل وسیله و تحلیل گیرنده (به طور مجزا) بحث می‌شود. در تحلیل گفتمان، مجموعه شرایط اجتماعی، زمینه وقوع متن یا نوشتار، گفتار، ارتباطات غیرکلامی و رابطه ساختار و واژه‌ها در گزاره‌ای کلی نگریسته می‌شود.^۲

در نظریات میشل فوکو، تأکید بر این است که رابطه‌ای تعاملی بین متن و زمینه (بافتار)^۳ وجود دارد. هم‌چنین رابطه‌ای تعاملی و دیالکتیکی بین «گفتمان، قدرت، معرفت و حقیقت» وجود دارد. مهم‌ترین دستاورد فوکو را تحلیل روابط قدرت و معرفت می‌دانند. از نظر فوکو، قدرت مسلط، گفتمان مسلط و نیز دال و مدلول^۴ را تعیین می‌کند. در حالی که چنین عرفی از عصری به عصر دیگر و از مکانی به مکان دیگر تفاوت دارد و اتفاقاً این عرف تابع قدرت

1. Text Analysis

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر رک: پیش‌فرض‌ها و اهداف تحلیل گفتمان:

Track Back URL for This Entry: <http://www.ertebatat.org/cgi-bin/mt/mt-tb.cgi/18>

3. Text & Context

4. Signifier & Signified

حاکم زمانی و مکانی است. لذا قدرت تعیین می‌کند که چه کسی عاقل است و چه کسی دیوانه.^۱ به همین دلیل، فوکو از مفهوم گسست صورت‌بندی‌های دانایی و عدم ارتباط آنها با یکدیگر و (گسست تاریخی) صحبت می‌کند. بر همین اساس او استدلال می‌کند: «قدرت، واقعیت را تولید می‌کند... تمام زندگی قدرت است... حقیقت بیرون از قدرت یا فاقد قدرت نیست... حقیقت به یمن شکل‌های مختلف اجبار تولید می‌شود و تأثیرهای قاعده‌مند قدرت را حفظ می‌کند. هر جامعه‌ای نظام حقیقت و سیاست کلی خود را در مورد حقیقت دارد.» (فوکو، ۱۳۷۴) بنابراین قدرت در هر دوره و عصری به طور خودمختار حقیقت و واقعیت ویژه همان دوره را سامان می‌دهد.

با توجه به پیش‌فرض‌های ذکرشده، مهم‌ترین اهداف تحلیل گفتمان عبارت است از:

۱. نشان دادن رابطه بین نویسنده، متن و خواننده؛
۲. روشن ساختن ساختار عمیق و پیچیده تولید متن یعنی «جریان تولید گفتمان»؛
۳. نشان دادن تأثیر بافت متن (واحد‌های زبانی، محیط بلافصل مربوط و کل نظام زبانی) و بافت موقعیتی (عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی و شناختی) روی گفتمان؛
۴. نشان دادن موقعیت و شرایط خاص تولیدکننده گفتمان (شرایط تولید گفتمان)؛
۵. نشان دادن بی‌ثباتی معنا؛ یعنی معنا همیشه در حال تغییر است، هرگز کامل نیست و هیچ وقت به طور کامل درک نمی‌شود.
۶. آشکار ساختن رابطه بین متن و ایدئولوژی؛ تحلیل گفتمان از بدو پیدایش همواره درصدد بوده است که نشان دهد هیچ متن یا گفتار و نوشتاری بی‌طرف نیست، بلکه به موقعیتی خاص وابسته است. این امر ممکن است کاملاً ناآگاهانه و غیرعمدانه باشد.
۷. هدف عمده تحلیل گفتمان این است که تکنیک و روش جدیدی را در مطالعه متون، رسانه‌ها، فرهنگ‌ها، علوم، سیاست، اجتماع و ... به دست دهد. مبادی فکری این روش همان پیش‌فرض‌های پسامدرن هستند. (بهرام‌پور، ۱۳۷۸)

۲. تحلیل گفتمان تغییر و تروریسم در سیاست خارجی امریکا

الف) تحلیل گفتمانی تغییر

بی‌شک کلیدی‌ترین شعار اوباما در جریان مبارزات انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر ایالات متحده امریکا، شعار تغییر^۲ بود. یکی از دلایل عمده این تغییر عرضه و تقاضا^۳ است. در داخل و خارج امریکا، تقاضا برای چنین کالایی وجود داشت. بر این اساس تاکنون در داخل کشور دو دیدگاه اصلی و محوری مطرح شده است: دیدگاه اول معتقد است که اساساً هیچ چیز تغییر نکرده و نخواهد کرد و بر اساس نظریه ساختار - کارگزار^۴ اوباما به عنوان یک کارگزار متأثر از ساختار است و در نهایت، ساختار خود را بر اوباما تحمیل خواهد کرد. دیدگاه دوم بر این باور است که تغییر بسیار جدی است و امریکا می‌خواهد سیاست خود را نه تنها در قبال ایران بلکه در تمام جهان با هدف بازسازی چهره رهبری خود تغییر دهد. این نوشتار بدون اینکه بخواهد هر دو دیدگاه را کاملاً رد یا تأیید کند، معتقد است تغییر

۱. اتحاد جماهیر شوروی تعدادی از روشن‌فکران را به عنوان مجنون راهی آسایشگاه‌های روانی کرد.

2. We Need Change (ما نیازمند تغییر هستیم)

3. Supply and Demand

4. Structure-Agent



مد نظر در روش‌ها^۱ است نه در سیاست‌ها.^۲ به عبارت دیگر، شعار اوباما تغییر روش^۳ است نه تغییر سیاست^۴ و این باید نقطه اتکا و ثقل هرگونه تحلیل در دوران ریاست‌جمهوری اوباما در حوزه سیاست و روابط بین‌الملل باشد و هرگونه معماری ساخت قدرت و سیاست در خاورمیانه و جهان اسلام برگرفته از این مهم خواهد بود. با توجه به این واقعیت که سیاست خارجی آمریکا مبتنی بر نظریه استمرار و تغییر^۵ است، سیاست آمریکا در قبال کشورهای هدف فقط در صورت موفقیت‌آمیز بودن سیاست‌ها و روش‌های اجرایی فی‌مابین، تغییر محسوسی خواهد کرد. در غیر این صورت، سیاست‌ها تداوم و استمرار خواهند یافت. بنابراین، این تحلیل عین ساده‌انگاری است که تصور کنیم رئیس‌جمهور آمریکا همه کاره یا هیچ کاره است.^۶

به هر حال، این فرضیه که ارزش‌ها و اهدافی اساسی که شالوده سیاست خارجی آمریکا را تشکیل می‌دهند در برابر تغییر مقاوم‌اند، این فکر را به ذهن می‌آورد که علاوه بر شعارهای انتخاباتی، هر رئیس‌جمهوری، دست‌کم در آغاز امر چنین وانمود می‌کند که می‌تواند دست به نوآوری‌ای سیاسی بزند که موجب پیدایش عصری نو در روابط خارجی آمریکا شود. ادعای بیل کلینتون، رئیس‌جمهور سابق آمریکا، از این جهت با این سنت طولانی مطابقت داشت؛ چنان که طی نخستین دوره مبارزات انتخاباتی خود وعده داده بود «تفکری جسورانه و نو» را وارد سیاست خارجی دولت‌ش خواهد ساخت. از آنجا که عملاً انحراف چشم‌گیر از جهت تعیین‌شده سیاست نادر است، کلینتون نیز ثابت کرد که مستثنی نیست. در واقع، وقتی حرکتهای سیاسی روی می‌دهند، به ندرت دائمی هستند. تصورات غالب که فقط به نحوی اعتدالی از مسیر جاری اصلی انحراف پیدا می‌کنند، بیشتر مشخصه الگو هستند، چون ترکیبی از عوامل خارجی و روند سیاست خارجی آمریکا در برابر عزیمت تند از گذشته مقاومت و در عوض «قرار داشتن در مسیر» را ترغیب می‌کنند.

از آنجا که رهبران باید مدام به خواسته‌های جدید پاسخ گویند، تغییرات در سیاست به تدریج روی می‌دهد. این تعدیلات نوعاً تغییر جهت کلی نیستند، بلکه تعدیلاتی جزئی هستند. لذا جهت‌های اساسی سیاسی دست‌نخورده باقی می‌مانند. از این رو، الگوی تاریخی رفتار سیاست خارجی با ترجیح تعدیل تدریجی شناخته می‌شود تا تغییر جهت کلی بنیادی.

ب) تحلیل گفتمانی تروریسم

در گفتمان سیاست خارجی آمریکا نشانه‌هایی از قالب قواعد ادراکی رهبران سیاسی وجود دارد که این قواعد می‌توانند در چارچوب ایدئولوژی شکل گیرند. آنچه را به عنوان تروریسم و بنیادگرایی اسلامی مورد توجه نومحافظه‌کاران قرار گرفت، می‌توان انعکاس قواعد ایدئولوژیک دانست. بنابراین، آمریکا توانست پس از ۱۱ سپتامبر نشانه‌هایی از تمایز گفتمانی را بین «خود»^۷ و «دیگران»^۸ ایجاد کند. در این تمایز گفتمانی، «خود» آمریکا تلقی می‌شود و «دیگری» انعکاس رادیکال‌سیم اسلامی است. در تبیین نظریه گفتمانی، هرگونه تغییر و

1. Policy
2. Politics
3. Policy Change
4. Politics Change
5. Continuity and Change

۶. برای کسب اطلاعات بیشتر و فهم سیاست خارجی آمریکا ر.ک:

Huntington, 1981 and Deconde and et al, 2002 and Hastedt, 2004

7. Self
8. Others

دگرگونی^۱ را می‌توان بر اساس تحولات دائم سوژه‌ها توضیح داد. به عبارتی، سوژه‌ها تلاش می‌کنند شکل خاصی از تمایز را بین «خود» و «دیگران» ایجاد کنند.

برخی نظریه‌پردازان از گفتمان‌ها با عنوان «جعبه ابزاری» یاد می‌کنند که قابلیت آن را دارد که اهداف آنها را توجیه کند و به آن مشروعیت ببخشد. اگر کنشگران خواهان ایجاد تغییر موفق شوند بر گفتمان‌هایی تکیه کنند که نقش بنیادین هویت‌سازی برای بخش‌های گسترده‌ای از جامعه سیاسی داشته باشند و کنش‌های خاصی را ضروری سازند و آماجی را به عنوان دیگری مشخص سازند که خود در تضاد با آن به خویشتن هویت می‌بخشند، امکان ایجاد تغییر فراهم می‌شود. به نظر می‌رسد گفتمان مبارزه با تروریسم به مثابه گفتمان غالب در دوران اوپاما توانسته و می‌تواند تا حدودی این نقش را به خوبی ایفا کند. بنابراین، تروریسم در اصل در گفتمان امنیت ملی که گفتمانی هویت‌بخش و دگرساز است، جای می‌گیرد. (قادری کنگاوری، ۱۳۸۸: ۷۰-۷۱)

در دوران جنگ سرد، شوروی و کمونیسم در راهبرد امنیت ملی آمریکا به «دیگری»ی شکل می‌دادند، اما پس از جنگ سرد، آمریکا در غیاب دیگری با نوعی بحران هویت یا به عبارتی با بحران معنایی در تعریف از خود روبه‌رو بود. به طور کلی آمریکا همیشه باید بر اساس یک «دیگری» (دشمن) سیاست‌های خود را تعریف کند. در واقع، آمریکا بدون دشمن زنده نیست. لذا هانتینگتون در صدد هویت‌سازی برای ساختار سیاسی آمریکا بود. از آنجا که هویت بر مبنای دیگری تعریف می‌شود، وی اصلی‌ترین ضرورت امنیت ملی آمریکا را تقابل‌گرایی دانسته است. از این منظر، تئوری «برخورد تمدن‌ها» در اصل نوعی هویت‌سازی بود.

پس از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نه تنها سیاست‌مداران آمریکایی، بلکه نظریه‌پردازان «نظام تک قطبی» که پیشتر در آرای فوکویاما و هانتینگتون مطرح شده بود، این واقعه را شاهدی بر مدعای خود مبنی بر اجتناب‌ناپذیری برخورد میان تمدن‌ها دانستند و در جهت تثبیت نظام نوین لیبرالیستی بر پایه ارزش‌های آمریکایی کوشیدند. سخن بنیادین هانتینگتون در نظریه برخورد تمدن‌ها آن است که آمریکا باید به زنده شدن و سپس ستیزنده شدن فرهنگ‌ها و تمدن‌های جهانی و عمدتاً اسلام توجه کند و این آگاهی را بنیاد سیاست‌گذاری‌های خارجی خود قرار دهد. از نظر او، زنده شدن تمدن‌های کهن و سیاسی شدن آنها علاوه بر واقعیت بودن، ضروری و مفید هم هست. اگر نسبت به آنچه نیستیم تنفر نورزیم، نمی‌توانیم به آنچه هستیم عشق بورزیم. با نداشتن دشمنان حقیقی نمی‌توان دوستان حقیقی داشت. (Huntington, 2004) یا این سخن، هانتینگتون به غرب می‌گوید که احیای سیاسی فرهنگ‌های «دیگر»، نه تنها تهدید نیست، بلکه فرصتی برای تبیین و تثبیت نظام نوین هژمونیک به رهبری آمریکا است.

به این ترتیب، حوادث ۱۱ سپتامبر تروریسم را به مرکز ثقل سیاست خارجی آمریکا تبدیل کرد و به نوعی هویت‌ساز سیاست خارجی آمریکا است. یکی از آثار راهبردی ۱۱ سپتامبر بر محیط بین‌المللی وارد کردن گفتمان هویت و امنیتی شدن آن در سراسر جهان است. بعد از ۱۱ سپتامبر یکی از گفتمان‌های اصلی مطرح در آمریکا این بود که ارزش‌های آمریکا هدف تروریست‌ها قرار گرفته است. بر این اساس، گفتمان تغییر رژیم^۲ یک گفتمان هویتی در خصوص ماهیت تهدیدزای برخی کشورهای منطقه است که هویت خاص برخی نظام‌ها را تروریسم می‌داند و لزوم تغییر آن را در پیش می‌گیرد. (قادری کنگاوری، ۱۳۸۸: ۷۱-۷۰)

1. Change and Transformation
2. Regime Change



۳. جهان اسلام، دگرگونی یا حفظ قدرت؟

در نظریات میشل فوکو تأکید بر این است که رابطه‌ای تعاملی بین متن و زمینه وجود دارد. هم‌چنین رابطه‌ای تعاملی و دیالکتیکی بین «گفتمان، قدرت، معرفت و حقیقت» وجود دارد. با این نگرش، در دوران بوش پسر ما شاهد دیالکتیک مؤثری میان گفتمان، قدرت، معرفت و حقیقت بودیم. میشل کاکس با نقد گفتمان بوش عملاً بر خطای تاریخی نومحافظه‌کاران که بر نظم امپراتوری شبیه پاکس بریتانیکا (صلح بریتانیایی) متکی است، صحنه می‌گذارد. او معتقد است ایالات متحده تنها باز یگر اصلی صحنه روابط بین‌الملل فردای جنگ سرد بود نه یک امپراتوری؛ زیرا گفتمان بوش نتوانست با زمینه و موقعیت خود ارتباط زبانی و بین‌الذهانی برقرار سازد. او خود گفتمان امپراتوری را از شخص بوش جدا می‌بیند و بر این باور است که بر سر نوع جدید امپراتوری آمریکا می‌توان بحث کرد. کاکس از هژمونی آمریکا سخن می‌گوید، ولی بر این باور است که جهان اسلام و پدیده‌های آن مانند تروریسم القاعده توانسته‌اند این سیطره جهانی را از آمریکا بستانند. کاکس جنگ عراق را به نوعی شکست پروژه نظم امپراتوری گرایانه بوش می‌داند، چون در عراق، به عنوان قلب جهان اسلام، ارتباط میان گفتمان مذکور با معرفت و حقیقت امریکایی برقرار نشد. (Cox, 2004: 603-8)

پس بر ساختگی جهان اسلام به عنوان تهدید سبز از طرف بوش از یک طرف، و به چالش کشیده شدن نظم امپراتوری گرایانه آمریکا از طرف دیگر، باعث شکل‌گیری اجماعی شد که باراک اوباما نمایندگی آن را بر عهده دارد. این رویکرد یا گفتمان اوبامایی در قبال جهان اسلام می‌تواند قابل تحلیل گفتمان باشد تا پشت پرده مشکله تغییر گفتمان آمریکا در قبال جهان اسلام فهم و تفسیر شود. در این قسمت برای بررسی و تحلیل گفتمان باراک اوباما به تحلیل متنی و محتوایی دو سخنرانی مهم و تأثیرگذار وی در آنکارا و قاهره می‌پردازیم.

الف) سخنرانی آنکارا، ترکیه (۶ آوریل ۲۰۰۹ - ۱۷ فروردین ۱۳۸۸)

«... عراق، ترکیه و ایالات متحده با تهدید مشترک تروریسم روبه‌رو هستند. این تهدید القاعده را هم در برمی‌گیرد که کوشیده است میان عراقی‌ها دودستگی ایجاد و کشورشان را ویران کند... ما خود را به کوشش‌های متمرکزتری برای از هم گسیختن، برچیدن و شکست القاعده متعهد ساخته‌ایم. ایالات متحده با اسلام در جنگ به سر نمی‌برد و هرگز با اسلام در حالت جنگ نخواهد بود. در واقع، مشارکت ما با دنیای اسلام نه تنها برای عقب‌راندن جهان‌بینی (ایدئولوژی)‌های خشونت‌بار که پیروان همه ادیان آن را رد می‌کنند، بلکه به علت تحکیم فرصت برای همه مردم خود، دارای اهمیت اساسی است.»

من هم‌چنین می‌خواهم این نکته را به روشنی بیان کنم که ارتباط آمریکا با جامعه مسلمانان، با جهان اسلام، نمی‌تواند تنها بر مخالفت با تروریسم متکی باشد و چنین نخواهد بود. ما در جست‌وجوی برقراری ارتباطی گسترده‌تر بر اساس منافع مشترک و احترام متقابل هستیم. ما قدردانی عمیق خود را نسبت به آیین اسلام که طی قرن‌ها چنان کارهای عظیمی برای دنیا، از جمله برای کشور خود من، انجام داده است، ابراز می‌داریم. بسیاری از امریکاییان در خانواده‌هایشان افراد مسلمانی دارند یا در کشورهایی که اکثریت جمعیت از مسلمانان تشکیل می‌شود، زیسته‌اند. من این را می‌دانم، چون خود من یکی از آنها هستم.»^۲

تحلیل این متن بر موارد زیر قابل جستار است:

۱. ترکیه به عنوان نیروی اصلی گفتمان اسلام دموکراسی‌خواهانه مورد خطاب است.

1. Pax Britannica

۲. برای مطالعه بیشتر رک: گزیده‌هایی از سخنان رئیس‌جمهور اوباما در پارلمان ترکیه:

http://dari.kabul.usembassy.gov/remrks_040609.html



۲. ترکیه در گفتمان اوباما دارای دموکراسی بومی و مورد تشویق امریکا و برخلاف گفتمان دموکراسی تحمیلی بوش است.

۳. مشارکت و همیاری منطقه‌ای در جهان اسلام به خصوص در مورد عراق و بحث و گفت‌وگو با ایران از زوایای مهم گفتمان اوباما در قبال جهان اسلام است.

۴. اوباما برخلاف بوش، القاعده و تروریسم را پدیده‌هایی می‌داند که کشورهای اسلامی و جهان اسلام با امریکا و غرب از طلایه‌داران اصلی مبارزه با آن هستند.

این سخنان و تحلیل متن آنکارا، نشان‌دهنده تغییر عمده نگرش امریکا به جهان اسلام است. گفتمان اوباما برخلاف گفتمان بوش، جهان اسلام را به عنوان یک فرصت نگاه می‌کند نه تهدید. این تغییر در راستای امنیت ملی امریکا و روشی برای بازتعریف «نظم امریکایی جدید خیرخواهانه» تفسیر می‌شود. به همین علت، باراک اوباما اسلام را راه‌حل مبارزه با تروریسم و نه بخشی از مشکل تروریسم می‌داند.

ب) سخنرانی قاهره، مصر (۴ ژوئن ۲۰۰۹ - ۱۴ خرداد ۱۳۸۸)^۱

چهارم ژوئن ۲۰۰۹ باراک اوباما در قاهره، گفتمان تغییر و اصل گفت‌وگوی اسلامی - امریکایی را عملاً اعلام کرد. اما چرا قاهره؟! قاهره، به عنوان مقر دانشگاه الازهر و دانشگاه قاهره، شهری است که در آن راه‌های وصول به آفریقا، خاورمیانه و مدیترانه یکدیگر را قطع می‌کنند و با این ویژگی، مکان مناسبی برای گفت‌وگوی مستقیم با جوامع اسلامی سرتاسر جهان است. اوباما بر نقش مهم امریکایی‌های مسلمان در جامعه امریکا تأکید ورزید. هم‌چنین اهمیت مسأله صلح خاورمیانه را برای جهان عرب و دیگران مورد تأکید قرار داد. او گفت: «فقدان صلح میان فلسطین و اسرائیل مانع همکاری در زمینه‌های بیشتر و مانع امنیت پایدار برای مردم منطقه و هم‌چنین ایالات متحده است. بنابراین، می‌خواهم در این زمینه پیشرفت حاصل شود و برای رسیدن به آن به شدت تلاش خواهیم کرد.» (<http://www.america.gov/st/peacesec-persian/2009/June>)

این سخنان اوباما به نوعی سرآغاز گفتمان جدید امریکایی در قبال خاورمیانه است که نقد کلی سیاست هشت ساله بوش درباره تعامل امریکا با جهان اسلام را به تصویر می‌کشد. در سوم ژوئن، یک روز پیش از سخنرانی قاهره، اوباما به عربستان سعودی سفر کرد تا در ریاض با ملک عبدالله درباره مسائل مهمی از جمله صلح خاورمیانه، ایران و تروریسم به گفت‌وگو بنشیند. مصر، ترکیه، اندونزی و عربستان سعودی از جمله کشورهای مورد توجه اوباما و مخاطب جهان اسلام او هستند. از نظر اوباما این کشورها می‌توانند ستون اصلی و پایدار صلح مشترک امریکایی - اسلامی باشند.

میشل فولی لاو،^۲ اظهار می‌کند: «انتخاب این کشورها یعنی اندونزی، مصر، ترکیه و عربستان به عنوان ستون‌های جهان اسلام نشان می‌دهد که اوباما جهان اسلام را فراتر از دنیای عرب می‌بیند و جمعیت بی‌شمار اندونزی و نقش تاریخی ترکیه را در مبارزه با تروریسم مورد تأکید قرار می‌دهد.»

(<http://themoornextdoor.wordpress.com/2008/12/17/on-obamas-islamic-world-speech>).

اوباما در بخشی از سخنان خود اذعان می‌کند: «...ما در برهه‌ای از زمان با یکدیگر دیدار می‌کنیم که میان ایالات متحده و جهان اسلام تنش وجود دارد. این تنش به تاریخ برمی‌گردد و ورای سیاست‌های کنونی امریکاست. در طول قرن‌ها، رابطه میان اسلام و غرب، ترکیبی از

۱. رک: سخنان رئیس‌جمهور اوباما در دانشگاه قاهره، مصر:

<http://www.america.gov/st/peacesec-persian/2009/June/20090604140116aifas0.2283441.html>

2. Michael Fullilove



همزیستی و همکاری، و نیز درگیری و جنگ مذهبی بوده است. در دوران اخیر، سلب حقوق و فرصت‌ها از بسیاری مسلمانان توسط استعمار، و جنگ سرد که بسیاری اوقات بدون اعتنا به آرمان‌های کشورها آنها را آلت دست خود قرار داد، به تنش میان دو طرف افزوده است. علاوه بر این، تغییرات سریعی که با مدرنیته و جهانی شدن صورت گرفتند، موجب شد بسیاری از مسلمانان گمان کنند غرب دیدگاهی خصمانه به سنن اسلامی دارد.»

این بخش از سخنان اوباما به گفتمان بدبینی اسلام و غرب اختصاص دارد. تاریخ و مذهب دو عنصر مورد اختلاف آمریکا با جهان اسلام از نظر اوباما است. گفتمان اوباما رابطه متن با ایدئولوژی سیاست خارجی آمریکا را شالوده‌شکنی می‌کند. اوباما قائل به دیالوگ و گفت‌وگوی اسلام با امریکا است.

باراک اوباما در ادامه اظهار می‌دارد: «افراط‌گرایان از این تنش‌ها در بخشی کوچک، اما مهم از جهان اسلام، سوءاستفاده کرده‌اند. حملات ۱۱ سپتامبر و تلاش‌های مستمر این افراط‌گرایان برای اعمال خشونت علیه غیرنظامیان، برخی را به این نتیجه رسانده است که اسلام نه تنها با آمریکا و کشورهای غربی بلکه با حقوق بشر نیز خصومت دارد. این امر موجب هراس و عدم اعتماد بیشتر دو طرف شده است. همه اینها بر ترس و عدم اعتماد افزوده است... تا زمانی که رابطه ما بر اساس اختلاف‌ها تعریف می‌شود، کسانی را تقویت می‌کنیم که بذر تنفر می‌باشند، نه صلح؛ آنهایی که درگیری ایجاد می‌کنند، نه همکاری که به سعادت همه مردمان بینجامد. این دور شک و ظن و نزاع باید متوقف شود... من در پی آغازی نو میان ایالات متحده و جهان اسلام بر اساس علائق و احترام متقابل به اینجا آمده‌ام. آغازی مبتنی بر این حقیقت که آمریکا و اسلام در تقابل نیستند و نیازی به رقابت بین آنان نیست. در واقع، تشابهاتی دارند و دارای اصول مشترک - اصول عدالت و پیشرفت - تحمل دیگران و شرافت انسان‌ها هستند.»

اوباما جهان اسلام را به دو بخش تقسیم می‌کند و سعی دارد بین گفتمان خود با حقیقت جهان اسلام ارتباط برقرار کند. وی افراطی‌گری را به عنوان بخش سیاه جهان اسلام مورد خطاب قرار می‌دهد و ملت‌های مسلمان را به همکاری [برای مقابله] با این پدیده فرا می‌خواند. این گفتمان به دنبال مولودیت خویش است، به نحوی که به بازتولید دو جهان اسلام صلح‌طلب و جنگ‌طلب بینجامد. جهان اسلام صلح‌طلب و همکار آمریکا در مقابله با افراطی‌گری، بازتولید گفتمان اوباما است.

اوباما در ادامه موضوع‌هایی را به عنوان شاه‌کلید گفتمان خود برای جهان اسلام یادآور می‌شود: «اولین موضوعی که باید با آن مقابله کنیم افراط‌گرایی خشن در تمام اشکال آن است. در آنکارا، من واضح و روشن گفتم که آمریکا با اسلام در جنگ نیست و هیچ‌گاه نخواهد بود. در عین حال، برخورد با افراط‌گرایان خشنی که تهدیدی جدی برای امنیت ما هستند، اجتناب‌ناپذیر است، زیرا ما نیز مانند سایر ادیان کشتن زنان، مردان و کودکان بی‌گناه را مردود می‌دانیم.»

در اینجا اوباما به نوعی سیاست‌زدایی از مفهوم مداخله آمریکا در کشورهای اسلامی را در میان می‌گذارد و واژگان‌شناسی خیر، اخلاق، حقوق بشر و امنیت انسانی را به جای تعابیر جنگ، حمله و اشغال به کار می‌گیرد.

مسئله بعدی اوباما مسأله سرزمین‌های اشغالی و صلح میان فلسطین و اسرائیل بود. او یادآور شد: «دومین منشأ عمده تنش که لازم است درباره آن بحث شود، وضعیت میان اسرائیل، فلسطینیان و جهان عرب است. همه از مناسبات مستحکم آمریکا با اسرائیل آگاهند.

این مناسبات خلل ناپذیرند. این روابط براساس پیوندهای فرهنگی و تاریخی استوارند و به رسمیت شناختن این واقعیت که تمایل به داشتن سرزمینی یهودی در گذشته‌ای دردناک و انکارناپذیر ریشه دارد. مردمان یهودی در جای جای جهان سده‌ها قربانی آزار و کشتار بودند و ضدیت با یهودیان در واقعه بی‌بدیل هولوکاست، به اوج خود رسید. شش میلیون یهودی کشته شدند - بیش از تمام جمعیت امروز اسرائیل - و انکار این واقعیت بی‌اساس، ناآگاهانه و نفرت‌انگیز است. تهدید اسرائیل به نابودی - یا تکرار کلیشه‌های شرم‌آور در مورد یهودیان - فقط آن روزهای دردناک را در اذهان اسرائیلی‌ها زنده می‌کند و در عین حال، مانع برقراری صلحی می‌شود که مردم این منطقه حق آن را دارند.

از سوی دیگر، نمی‌توان انکار کرد که مردم فلسطینی - مسلمان و مسیحی - نیز در جریان یافتن سرزمینی برای خود رنج برده‌اند. بیش از شصت سال، آنان درد آوارگی را تحمل کرده‌اند. بسیاری در اردوگاه‌های آوارگان در کرانه باختری، غزه و سرزمین‌های هم‌جوار در انتظار زندگی با صلح و امنیت به سر برده‌اند که هیچ‌گاه از آن برخوردار نبوده‌اند. هر روز آنان متحمل احساس حقارتی می‌شوند که با اشغال همراه است. بنابراین بگذارید شک و شبهه‌ای باقی نگذارم: وضعیت مردم فلسطین قابل تحمل نیست. امریکا به آرمان‌های مشروع فلسطینیان که شامل عزت، فرصت و کشوری برای خود می‌شود، پشت نمی‌کند.»

او سپس اضافه می‌کند: «فلسطینیان نیز باید دست از خشونت بردارند. مقاومت از راه خشونت و کشتار اشتباه است و موفق نمی‌شود. اکنون زمان آن است که فلسطینیان توجه خود را بر توان سازندگی خود متمرکز کنند. تشکیلات خودگردان فلسطین باید ظرفیت خود را برای حاکمیت با نهادهایی که در خدمت مردمش هستند، توسعه دهد. حماس از حمایت برخی مردم فلسطین برخوردار نیست، اما آنان نیز مسئولیت‌هایی برعهده دارند که همان ایفای نقش در برآوردن آرمان‌های فلسطینیان و متحد کردن آن مردمان است. حماس باید به خشونت پایان دهد، توافق‌های گذشته را بپذیرد و حق موجودیت اسرائیل را به رسمیت بشناسد. همان‌گونه که حق اسرائیل به هستی را نمی‌توان انکار کرد، اسرائیل نیز باید همین امر را در مورد فلسطینیان بپذیرد.»

این گفتمان غالباً تاریخی و دارای بار تاریخی است. به عبارتی، او با اختلاف عربی - اسرائیلی را اختلافی تاریخی می‌داند که نیازمند مصالحه است. این مصالحه با به رسمیت شناختن حق تاریخی دو طرف قابل دسترسی است. در اینجا او با ما به این دلیل که «هیچ متن یا گفتار و نوشتاری بی‌طرف نیست، بلکه به موقعیتی خاص وابسته است»، سعی کرده مقاومت فلسطینی‌ها را زیر سؤال ببرد، ولی نتوانست بی‌طرفی خود را در قبال مسأله اسرائیل و فلسطین حفظ کند.

او با ما در بخشی دیگر، ایران را مسأله اساسی مشکله جهان اسلام و امریکا بیان می‌کند و یادآور می‌شود: «... منشأ تنش و مسأله‌ای که همه به آن توجهی یکسان داریم، موضوع حق کشورها در داشتن تسلیحات اتمی و مسئولیت‌های مرتبط است. این موضوع اخیراً منشأ تنش میان ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران بوده است. من به صراحت به رهبران و مردم ایران گفته‌ام که جای آنکه در گذشته بمانیم، کشور من آماده است به جلو حرکت کند. حال سؤال این نیست که ایران مخالف چیست، بلکه چه آینده‌ای می‌خواهد برای خود بسازد؟... برطرف کردن دهه‌ها عدم اطمینان دشوار خواهد بود، اما ما با شهامت، درست‌کاری و عزم پیش خواهیم رفت. موضوعات بسیاری برای گفت‌وگو میان دو کشور وجود دارد و ما آماده‌ایم بدون پیش‌شرط و بر اساس احترام متقابل پیش برویم. اما برای همه آنانی که نگرانی دارند



روشن است که در مورد تسلیحات اتمی به نقطه‌ای تعیین‌کننده رسیده‌ایم. اینجا دیگر صرفاً منافع امریکا مطرح نیست، بلکه ممانعت از رقابت تسلیحاتی است که ممکن است دامن منطقه را بگیرد و آن را در مسیری بسیار خطرناک قرار دهد و نظام جهانی عدم تولید و گسترش را مختل سازد.»

دو واژه کلیدی اوباما در قبال ایران برجسته به نظر می‌رسد که یکی «پیش‌شرط» و دیگری «احترام متقابل» است. این دو واژه به کلی تغییر گفتمان امریکا را در قبال ایران نسبت به دوران بوش مبرهن می‌سازند. تغییری که از متن می‌تواند به بستر یا موقعیت مکانی منتقل شود؛ یعنی نشان دادن بی‌ثباتی معنا؛ یعنی معنا همیشه در حال تغییر است و گفتمان امریکا در قبال ایران لزوماً نمی‌تواند عناصری از جنگ و تغییر رژیم باشد.

به این ترتیب، نشان دادن تأثیر بافت متن (واحد‌های زبانی، محیط بلافصل مربوط و کل نظام زبانی) و بافت موقعیتی (عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی و شناختی) روی گفتمان جزء مواردی بود که در گفتمان اوباما در قبال جهان اسلام، مانند نوع دموکراسی در این کشورها با توجه به بافت موقعیتی هم‌چون بحث زنان کشورهای اسلامی، قابل توجه بود. او گفتمان جدید تغییر ایالات متحده امریکا را همسان و در راستای مساعی بین ادیان می‌داند، زیرا نشان دادن موقعیت و شرایط خاص تولیدکننده گفتمان (شرایط تولید گفتمان) از منظر اوباما نیازمند، نگاهی متکثر به ادیان و شناخت این روند به دور از هیچ‌گونه تعصبی است.

به هرحال، سخنرانی اوباما در دانشگاه الازهر قاهره از آن رو قابل توجه است که وی اولین رئیس‌جمهور امریکاست که باب گفت‌وگوی مستقیم با جهان اسلام را باز کرده است.^۱ سخنرانی او توسط بسیاری از ناظران بین‌المللی به تغییر آشکار سیاست خارجی امریکا در قبال جهان اسلام تعبیر شده است. اوباما در این سخنرانی به صورت مستقیم از ظرفیت دین برای ساختن صلح جهانی، حل بحران فلسطین و توقف تروریسم سخن گفت. اشاره اوباما به دین به عنوان هسته مرکزی فرآیند صلح مهم‌ترین بخش گفتمان او را شکل می‌دهد. اوباما با بیان نمونه‌هایی از قرآن تلاش کرد تصور رایجی را که برای مدت‌های طولانی در امریکا وجود داشت و اسلام را دین عدم تحمل و خشونت می‌دانست، تغییر دهد. اوباما هم‌چنین با تأکید بر شباهت‌های ادیان ابراهیمی چون مسیحیت و یهودیت سعی کرد از تفاهم میان ادیان بگوید. در واقع، اوباما با کم‌اعتبار خواندن تئوری «برخورد تمدن‌ها»^۲ هانتینگتون که بر برخورد ناگزیر دو تمدن غرب و اسلام تأکید می‌کند، بر این امر اشاره دارد که ایالات متحده با اسلام سر جنگ ندارد و برای حل و فصل بحران‌های کنونی راهکارهای بهتری وجود دارد. از نظر وی، اسلام بخشی از مشکل در برخورد با خشونت افراطی نیست، بلکه اسلام بخش عمده‌ای از تلاش برای پیشبرد صلح است. اوباما با برشمردن مشکلات دنیای امروز نظیر بحران فلسطین، اشغال عراق، افزایش تسلیحات کشتار جمعی، توسعه دموکراسی، آزادی ادیان، حقوق زنان و توسعه اقتصادی اظهار کرد که اسلام برای تمام این مشکلات راه‌حل دارد.

ناظران عرب امیدوار بودند سخنرانی اوباما در قاهره با سیاست‌های محکمی دنبال شود که «استاندارد دوگانه امریکا را در خاورمیانه کنار بگذارد». الاهرام مصر نوشت: «بهبود روابط به دست نخواهد آمد مگر آنکه پیش از آن بهبود در سیاست‌ها ایجاد شود.»^۳ جمهوری‌نوشته: «مسلمانان امیدوارند ببینند که دولت امریکا برای جبران اشتباه‌های گذشته چه چیزی ارائه می‌کند.» عکاظ در عربستان به اوباما توصیه می‌کند «سیاست‌های عادلانه» در پیش گیرد.

۱. رئیس دانشگاه الازهر مصر، دکتر محمد سید طنطاوی، گفته بود بسیار تحت تأثیر سخنرانی اوباما در دانشگاه قاهره قرار گرفتم.

گلف تایمز^۱ قطر انتظار دارد اوباما بکوشد «افراد مشکوک را متقاعد کند که سیاست‌های خاورمیانه او قابل اجرا و عملگرایی هستند ... و او نباید از موضع یادآوری مسئولیت‌های اسرائیل به آن کشور، عقب‌نشینی کند». الاخبار مصر نوشت: «اوباما باید مطمئن شود که نتیجه صلح میان اعراب و اسرائیل به حل بحران ایران می‌انجامد و نه آنچه‌آن که نتانیاها می‌گویند.» (http://tafsirkhabar.blogspot.com/2009/06/blog-post_02.html)

۴. سیاست خاورمیانه‌ای اوباما

خاورمیانه برای تمام رؤسای جمهور آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم تاکنون، یکی از کانون‌های اصلی توجه و تمرکز سیاست خارجی بوده است. برآمدن اوباما تا حدودی محصول ناکامی سیاست‌های خاورمیانه‌ای جورج بوش در گستره وسیعی از موضوعات، از سیاست مبارزه با تروریسم گرفته تا اشغال عراق است. اوباما با نگاه متفاوت به خاورمیانه به قدرت رسید و خاورمیانه نیز به اوباما، با سؤال و آمیزه‌ای از حس تداوم سیاست‌های گذشته آمریکا و انتظار تغییر نسبت به گذشته نگریست.

هر جناحی که قدرت را در کاخ سفید در دست گرفته، سیاست خاورمیانه‌ای خویش را بر اساس قواعد مشخصی تنظیم کرده است. دست‌کم در دو دهه پس از جنگ سرد که ایالات متحده، خاورمیانه را نقطه ثقل سیاست خویش برگزید، این نکته روشن شده است که دکترین خاورمیانه‌ای هر یک از دولت‌های آمریکا محتوا و مبانی خاصی داشته که تحت تأثیر دو عامل مهم شرایط و وضعیت سیاسی خاورمیانه به ویژه از نظر میزان قدرت جبهه دوستان و حریفان آمریکا و چالش‌ها و فرصت‌های اقتصادی و سیاسی این کشور در منطقه شکل گرفته است.^۲

باراک اوباما طی مدتی که از دوره ریاست جمهوری‌اش می‌گذرد، بیشترین توجه را به مسائل خاورمیانه داشته است. پس از اروپا سفرهای خاورمیانه‌ای او و همکاری‌اش رقم بالایی را تشکیل می‌دهد. اوباما تا به امروز از چیزی به نام «دکترین یا تئوری تازه برای خاورمیانه» سخنی به میان نیاورده است. به باور ناظران، او و تیم دیپلماسی‌اش در مسیر راهبردی جدید گام برمی‌دارند. به لحاظ محتوا و مبانی، تصمیم‌های خاورمیانه‌ای اوباما نوعی حالت ترکیبی دارد که طی آن برخی رفتارهای دولت‌های گذشته کنار نهاده شده است و برخی دیگر از تصمیم‌های اسلافش همچنان دنبال می‌شود. این نوع برخورد گزینشی تیم اوباما با میراث دیپلماسی دولت‌های پیشین نیز از این واقعیت ناشی می‌شود که بخشی از معضلات خاورمیانه همچنان به قوت خود باقی است و دولت اوباما نیز همانند دولت‌های بوش یا کلینتون ناگزیر است با این معضلات دست و پنجه نرم کند. آنچه شاید در اتمسفر سیاست خاورمیانه تغییر کرده، موقعیت بازیگران این منطقه و نیز نگرش افکار عمومی کشورهای عربی است.

کانون مرکزی سیاست خاورمیانه‌ای اوباما وارد فاز تکوین و شکل‌گیری شده است. بسیاری از قراین بیانگر این واقعیت است که دولت اوباما در سیاست خاورمیانه‌ای خویش بر مثالی از شرکای آمریکا تکیه کرده است. عربستان، مصر و امارات، سه کشوری هستند که این روزها در همه تصمیم‌گیری‌های کاخ سفید بر نقش آنها تکیه می‌شود. دولت آمریکا ابوظبی، ریاض و قاهره را به عنوان سه سکوی جدید برای سرمایه‌گذاری اقتصادی و تسلیحاتی در خاورمیانه انتخاب کرده است. همراه با تداوم و پایداری‌هایی که در سیاست خارجی آمریکا در قبال خاورمیانه وجود دارد، اوباما

۱. رک: کلمه أوباما عن الشرق الأوسط تدعم حقوق الإنسان و الديمقراطية:

<http://www.anhri.net/mena/hrw/2009/pr3-0604.shtml>

۲. سید محمد کاظم سجادیپور، «اوباما و خاورمیانه؛ رفتارها و چالش‌ها»:

<http://www.bashgah.net/pages-33709.html>



تحولات و تحركاتی را در این منطقه شکل داده است. سیاست خاورمیانه‌ای اوباما را می‌توان «فعال» و «تلاش برای تغییر نگاه به آمریکا» ارزیابی کرد.

دولت اوباما به طور هم‌زمان چند پرونده خاورمیانه‌ای را فعال کرده و در آنها تحرکی جدید را پی گرفته است. فهرست این پرونده‌ها شامل روابط سوریه - آمریکا، موضوع لبنان، قضیه فلسطین و دولت فلسطینی، رابطه با ایران، رابطه با متحدان سنتی عرب، عراق، برداشت‌های مردم خاورمیانه از آمریکا و پرونده افغانستان، پاکستان و طالبان می‌شود. از رفتار دولت اوباما می‌توان استنباط کرد که هر کدام از پرونده‌ها، مستقلاً فعال شده‌اند و اقداماتی نیز انجام شده است. از نظر مدیریتی، تقسیم کاری بین اعضای تیم سیاست خارجی اوباما در حوزه خاورمیانه صورت گرفته است و هر کدام از پرونده‌ها، توسط فرد یا تیمی خاص به صورت متمرکز دنبال می‌شود.

فعال‌گرایی دولت اوباما در خاورمیانه در مرحله اول، بر موضوع تغییر برداشت و تصویر منطقه از نقش و موقعیت آمریکا متمرکز است. سخنرانی در دانشگاه قاهره درباره روابط آمریکا و مسلمانان روشن می‌کند که اوباما می‌داند که مسلمانان به خصوص در خاورمیانه، چه نگرشی درباره آمریکا دارند. این آگاهی از طرف دولت اوباما، همراه با ارائه تصویری است که سعی می‌کند جایگاه آمریکا را به عنوان دشمن خارجی و امپریالیست جانبدار شرایط ظالمانه، به شریک و همراه در مدیریت چالش‌های مشترک تغییر دهد.

در مورد ایران نیز اصلی‌ترین حرکت‌های دولت اوباما، متمرکز بر تغییر چهره آمریکا و به تبع آن، فضا و پویایی‌های روابط دوجانبه است. آمریکا در تصویری که از حرکت‌های خود در خاورمیانه ارائه می‌کند، از محوریت مسأله فلسطین خبر می‌دهد و بر آن تکیه می‌کند. نمی‌توان گفت آمریکای اوباما در این خصوص بر چالش‌ها غلبه کرده است، ولی این واقعیت را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که تا حدودی در این عرصه، تغییراتی ایجاد شده است.^۱

در یکی از گزارش‌های رویتر از اتخاذ راهبرد جدید دولت اوباما برای ورود به صحنه سیاست خاورمیانه از رهگذر عربستان سخن به میان آمده است.^۲ اوباما نیز همانند رؤسای جمهور آمریکا به دنبال دمیدن در نگرانی‌های سعودی‌ها از جانب ایران، لبنان یا عراق است. به علت همین جو وحشت‌افکنی آمریکایی‌ها، ریاض اکنون بیش از هر زمان دیگر به حمایت‌های سیاسی و امنیتی آمریکا تکیه کرده است.^۳

بدون تردید، دولت اوباما برای تغییر وضعیت راهبردی خاورمیانه نیاز به برنامه‌ریزی راهبردی مبتنی بر واقعیات منطقه دارد. دولت وی باید با تکیه بر ظرفیت‌های منطقه‌ای به خصوص توان و موقعیت راهبردی ایران به مبارزه با تروریسم و چالش‌های پیش رو بپردازد. هر گونه غفلت از این مهم از سوی دولت اوباما هزینه‌های راهبردی فراوانی بر دولت وی تحمیل خواهد کرد؛ چنان که در نهایت، واقعیات منطقه خود را به دولت نئومحافظه‌کار بوش تحمیل کرد. در مجموع، اوباما درصدد تغییر گرانیگاه جدید سیاست منطقه‌ای آمریکا به حوزه‌های شرقی ایران، یعنی افغانستان و پاکستان است.

در این راستا اوباما با چالش‌های جدی و پیچیده‌ای در خاورمیانه روبه‌روست که پرداختن به آنها از اولویت‌های دولت وی محسوب می‌شود. موضوع خشونت در افغانستان و عراق و

۱. رک: سید محمد کاظم سجاد پور، «اوباما و خاورمیانه؛ رفتارها و چالش‌ها»؛

<http://www.bashgah.net/pages-33709.html>

۲. شایان ذکر است که از پیوند رازآلودی که آمریکایی‌ها با نظام سیاسی سعودی برقرار کرده‌اند نزدیک ۶۰ سال می‌گذرد. آغاز این روابط به دهه ۴۰ برمی‌گردد. بر اساس این روابط، آمریکا از نفت عربستان بهره‌مند می‌شود و در مقابل، حافظ تاج و تخت سعودی‌هاست و از عربستان که بیش از یک پنجم ذخایر نفت خام جهان را دارد، حمایت می‌کند.

۳. رک: نقش اوباما برای سعودی‌ها در خاورمیانه؛ <http://www.iran-newspaper.com/1388/5/3/Iran/4268/Page/15/Index.htm>

چالش‌های پیش روی ارتش آمریکا در این کشور، موضوع ایران، روند متزلزل صلح میان اسرائیل و فلسطینی‌ها، مسأله روی کار آمدن دولت‌های نه چندان پایدار در لبنان، قدرت گرفتن گروه‌های اسلام‌گرا در سرزمین‌های فلسطینی و متزلزل شدن جایگاه آمریکا در پی ناکامی‌های اخیر از جمله این چالش‌ها هستند. در نگاهی کلان، سیاست خاورمیانه‌ای اوباما در برگیرنده حوزه‌هایی از چالش‌های متنوع است. هرچه هست در دوران اوباما، آمریکا در خاورمیانه فعال‌تر شده است و احتمالاً این روند در آینده شدت و عمق بیشتری پیدا خواهد کرد.

۵. دولت اوباما و مسأله فلسطین

از زمان دولت کلینتون در دهه ۱۹۹۰ تاکنون الگوهای مختلفی در قبال بحران فلسطین و روند صلح خاورمیانه در معرض آزمایش قرار گرفته است. کلینتون «الگوی مشارکت فعال» را در روند صلح خاورمیانه در پیش گرفته بود. وی در گفت‌وگوهای کمپ دیوید ۲ تلاش‌های گسترده‌ای برای به نتیجه رساندن مسائل مهم فراروی دو طرف (اسرائیلی - فلسطینی) به انجام رساند که بی‌نتیجه بود. بن‌بست در این گفت‌وگوها زمینه انتفاضه الاقصی را فراهم کرد. در حال حاضر بعضی تحلیلگران بر این عقیده‌اند که تیم کلینتون به دولت اوباما راه یافته‌اند و به عبارتی، چینش یاران و اعضای اوباما به معنای بازگشت به عصر بیل کلینتون است.

دولت نومحافظه‌کار جورج بوش در خرداد ۱۳۸۲ به دنبال استقرار کرزای در افغانستان و سقوط صدام در عراق، در نشست عقبه اردن، طرح «نقشه راه»^۱ را با تأسی از «الگوی مشارکت حاشیه‌ای یا تبعی» مطرح کرد. اما این طرح با اصلاحات چهارده‌گانه شارون، مواجه شد. اقدامات خشونت‌طلبانه شارون علیه فلسطینی‌ها و محاصره عرفات از یک سو، و طولانی شدن حضور امریکایی‌ها در عراق و افغانستان به موازات اعمال تهدیدها علیه ایران و سوریه از سوی دیگر، موجب شد که طرح نقشه راه عملاً از اولویت‌های بوش خارج شود و نظارت امریکایی‌ها بر روند بحران فلسطین به حداقل ممکن برسد.

دولت بوش با مشاهده آثار بحران فلسطین بر سایر کانون‌های بحرانی (افغانستان، عراق و لبنان) تلاش کرد در یک سال پایانی خود روند صلح را با حرکتی جدید مواجه کند. در این راستا، کنفرانس آنابولیس در ۶ آذر ۱۳۸۶ برگزار و بوش متعهد شد در یک سال باقی‌مانده از دوران حکومت خویش مذاکرات صلح را به نتیجه رساند و دولت فلسطینی تشکیل شود. اما این تعهد که از پیش غیرمنطقی جلوه می‌نمود، با پایان یافتن دوره بوش به تاریخ سپرده شد. به بیان دیگر، بوش با هدف جلب مشارکت اعراب و جهان اسلام در بحران‌های افغانستان و عراق و تلاش‌هایش برای انزوای ایران سعی کرد به صورت حاشیه‌ای در روند بحران فلسطین نیز دخالت کند.

اما به نظر می‌رسد اوباما در چارچوب الگوی «چندجانبه‌گرایی راهبردی» و «تکثرگرایی اجماع‌محور» درصدد جلب کمک و مشارکت قدرت‌های بزرگی هم‌چون چین، هند، اتحادیه اروپا، روسیه و... در حل بحران‌های جهانی است. با این شرایط اوباما در بحران فلسطین نیز «مشارکت چندجانبه» را به «مشارکت انحصاری و یکجانبه» ترجیح می‌دهد؛ هر چند این روند تدریجی و تقریباً نامحسوس خواهد بود.

یکی از چالش‌های پیچیده اوباما در خاورمیانه رابطه با اسرائیل، به خصوص در قضیه لزوم تأسیس دولت فلسطینی است. دولت نتانیاهو زیر فشار واشنگتن قرار دارد تا در این زمینه جلو آید و دولت فلسطینی را بپذیرد. اما نتانیاهو مدام با طرح تهدید اتمی ایران، به ویژه در سفر مه ۲۰۰۹ به واشنگتن، سعی کرد دولت اوباما را متقاعد سازد که مسأله اول خاورمیانه،



ایران و نه قضیه فلسطین است. اما اوباما ضمن مهم خواندن پرونده ایران، بر حساسیت مسأله فلسطین تأکید کرد. جالب آنکه محافل سیاسی و مطالعاتی جانبدار اسرائیل، مستقیماً به اوباما به علت برجسته کردن موضوع لزوم راه‌اندازی دولت فلسطینی، حمله کردند.

جریان‌های قدرتی که اوباما در فلسطین اشغالی، بیروت و... با آنها مواجه است، کاملاً متفاوت از دوران بوش هستند. در تل‌آویو جناحی جدید قدرت را در اختیار گرفته است که با ادبیاتی متفاوت و نگرشی افراطی‌تر با اعراب و آمریکا و حتی اروپا روبه‌رو می‌شود. تیم نتانیاهو - لیبرمن هیچ‌یک از ملاحظات و تعلقاتی را ندارند که دو شاگرد آریل شارون یعنی ایهود اولمرت و تزیپی لیونی نسبت به فرایند سازش و مذاکره با ابومازن و سران عرب داشتند.

یکی از اسطوره‌های مطرح‌شده در کتاب اسطوره‌ها، پندارها و صلح: یافتن جهت نوین برای آمریکا در خاورمیانه^۱ این است که حل مسأله فلسطین، همه مشکلات آمریکا را در خاورمیانه حل نمی‌کند. این همان برگردان حرف نتانیاهو است که مسأله فلسطین، مسأله محوری خاورمیانه نیست. در چنین فضایی، نطق نتانیاهو در ۱۴ ژوئن (۲۴ خرداد) نشان‌دهنده چالش سیاست خارجی اوباما در خاورمیانه است. نتانیاهو، بعد از هزار اما و اگر، برای اولین بار از دولت فلسطینی نام برد، ولی شرط تحقق آن را مورد شناسایی قرار گرفتن اسرائیل به عنوان دولت یهودی توسط اعراب و کاملاً غیرنظامی بودن دولت فلسطینی دانست که می‌توان آن شروط را احاله به محال قلمداد کرد.^۲

با این حال، ساختار ذهنی و رفتار عملی دموکرات‌ها به طور عام و ترکیب تیم سیاست خارجی اوباما نشان می‌دهد که دولت آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری اوباما، در منازعه فلسطین و اسرائیل فعال‌تر از دوران بوش خواهد بود و در مسیر ایجاد سازش بین اسرائیل و فلسطینی‌ها اقداماتی را پی خواهد گرفت. این اقدامات احتمالاً مانند اقدامات کارتر نخواهد بود که با فشار واشنگتن، کمپ دیوید جدیدی شکل دهد. در عین حال به نظر می‌رسد اقدامی فراتر از دولت کلینتون در فرایند سازش اسلو، دنبال خواهد شد. تیم اجرایی اوباما در سطحی عام و تیم سیاست خارجی او در سطحی خاص، بسیار کلینتونی است و رفتار کلینتونی در دولت اوباما، پژواک و طنینی ویژه دارد و این نه به معنای تکرار کامل دوران کلینتون، بلکه تداوم آن دوران، همراه با تغییرات و تعدیلاتی مناسب با شرایط درونی و بیرونی آمریکاست. خاورمیانه برای هیچ‌کدام از رؤسای جمهور آمریکا منطقه‌ای ساده نبوده و اوباما نیز از این قاعده مستثنی نیست. هرچند او برای خاورمیانه ایده‌هایی را پرورش داده است، شاید در نهایت خاورمیانه به اوباما نشان دهد که این منطقه را نمی‌توان از واشنگتن مهندسی کرد. (<http://www.bashgah.net/modules.php>)

ممکن است ایالات متحده در حال رسیدن به این نقطه باشد که زمان آغاز نگاه کردن به اسرائیل به عنوان در‌دسری راهبردی^۳ و دست‌کم مشکلی راهبردی^۴ و نه سرمایه‌ای راهبردی^۵ فرا رسیده است. به رغم همه ملاحظات ساختاری در پیوند راهبردی بین واشنگتن و تل‌آویو، برآمدن اوباما در آمریکا برای اسرائیل مطلوب نبود و اسرائیل تنها مکانی بود که براساس نظرسنجی‌ها، متمایل به مک کین بود. به نظر می‌رسد برآمدن نیروهای راست افراطی در اسرائیل نیز مطلوب دولت اوباما نیست و مسیر آینده سیاست خاورمیانه‌ای اوباما، پر چالش و سنگلاخ است.

1. WINEP

۲. رک: سید محمد کاظم سجاد پور، «اوباما و خاورمیانه؛ رفتارها و چالش‌ها»؛

<http://www.bashgah.net/pages-33709.html>

3. Strategic liability

4. Strategic Problem

5. Strategic Asset

در هر صورت با توجه به عمیق بودن اختلاف‌های دو تیم مذاکره‌کننده صهیونیستی و فلسطینی در موضوعات مهم همانند قدس، آوارگان و مرزها، تضعیف تشکیلات خودگردان فلسطین پس از جنگ غزه و هم‌چنین تلاش برای گذر از بحران مالی و لزوم توجه به بحران‌های افغانستان و عراق در دوره اوباما، بحران فلسطین به هیچ نتیجه مشخصی نخواهد رسید و فلسطینی‌ها - و اعراب - پشت سیاست «صبر و انتظار»، تیم جدید کاخ سفید را نظاره خواهند کرد.

نتیجه‌گیری

رئیس‌جمهور جدید امریکا می‌خواهد پدیده‌ای در تاریخ آن کشور باشد تا در تعامل کارگزار - ساختار در نظام ریاستی^۱ کشورش، کارگزاری تغییردهنده باشد و نظم ساختاری آن را به هم بریزد، زیرا چنانچه تغییر ساختاری نباشد، تغییر نیست. اما اوباما نشانی از عاملیت کارگزار برای ایجاد تغییر در ساختارهای موجود، از خود بروز نداده است و مانند سلف خود، بیل کلینتون، کارگزاران ساختارگرای آن دوران را بر رأس امور گمارده است. این افراد نیز گرچه خود را تاکنون کارگزاری تغییرگرا در تبعیت از خواست رئیس‌جمهور نشان داده‌اند، ولی پذیرش این مسأله که کارگزاری ساختارگرا چگونه می‌توانند با سابقه‌های طولانی در نظام ملی کشور به کارگزاری تغییردهنده در ساختارها تبدیل شوند، نیازمند گذر زمان و پروسه‌ای بسیار طولانی است.

واژگان‌شناسی گفتمان اوباما با تأکیدی که بر فرهنگ، دین، قرآن و اسلام دارد، نشان‌دهنده رویکرد جدید دولت امریکا در قبال جهان اسلام است. این تغییر گفتمان درصدد ترمیم اعتماد جهان اسلام به سیاست‌های امریکا در کشورهای اسلامی است. بالطبع پشت پرده تغییر گفتمان امریکا نیز از بازسازی اعتماد از بین‌رفته جهان اسلام از رویکرد واشنگتن تفسیر و ناشی می‌شود. این تحلیل گفتمان یک پشت پرده دارد و آن بازتولید یک هژمونی خیرخواهانه اوبامایی در جهان است. واقعیت‌های عرصه بین‌الملل نشان از این دارد که پیگیری رویکرد امپراتوری‌گرایانه از سوی امریکا نه تنها چهره این کشور را بهبود نبخشید و قدرت و نفوذ آن را در عرصه‌های مختلف بین‌المللی افزایش نداد، بلکه برعکس، چهره و نفوذ جهانی امریکا رو به افول گذاشت. شاید بتوان خوشحالی بسیاری از ملت‌ها و دولت‌های جهان را در قبال شکست جمهوری خواهان در انتخابات امریکا و پیروزی دموکرات‌ها و اوباما نمودی از این واقعیت بین‌المللی دانست. اینجاست که دو مفهوم «قدرت نرم» و «قدرت هوشمند» به عنوان رویکرد اصلی ایالات متحده در دوره جدید مطرح می‌شوند.

آنچه مسلم است، بازسازی ساختار امنیتی امریکا، صرفاً از طریق دگرگون‌سازی الگوهای رفتاری^۲ حاصل خواهد شد. در فضای ژئوپولیتیک امریکا موضوع جهان اسلام از اهمیتی ویژه برخوردار است. کشورهای عربی خاورمیانه و نیز رژیم صهیونیستی نگران موقعیت آینده جهان اسلام در چارچوب سیاست خارجی دولت اوباما هستند. بسیاری از بحران‌های منطقه‌ای ناشی از نادیده گرفتن علل بی‌ثباتی منطقه است. باید تأکید کرد خاورمیانه در شرایط بی‌ثباتی و عدم تعادل قرار دارد. این امر را می‌توان زمینه شکل‌گیری برخی فرآیندهای گریز از مرکز در حوزه منطقه‌ای دانست. تجربه موجود نشان می‌دهد که عبور از بحران‌های منطقه‌ای نیازمند اعتمادسازی^۳ است. اعتمادسازی از طریق ادبیات همکاری جویانه یا تعارفات دیپلماتیک امکان‌پذیر

1. Presidential
2. Behavioral Patterns
3. Confidence-Building



نیست، بلکه زمانی شکل می‌گیرد و تداوم می‌یابد که تعادلی جدید در ساختار امنیت منطقه‌ای ایجاد شود. فضای بی‌تعادل نمی‌تواند موجب ثبات شود.

مسئله اوباما نیز همانند اسلاف خود به دنبال افزایش نفوذ و قدرت آمریکا در جهان خواهد بود، اما ممکن است از راه دیگری جز زور وارد عمل شود. دیپلماسی، قدرت نرم و قدرت هوشمند که از مفاهیم فراموش شده در سیاست‌های دولت بوش بودند، در ادبیات و راهبرد دولت اوباما نقش‌های کلیدی پیدا خواهند کرد. آمریکا باز هم به دنبال سیطره بر جهان خواهد بود. اما این بار شاید واژه «امپراتوری خشمگین» در قاموس دیپلماسی آمریکا کنار زده شود و به جای آن مفاهیم جذابی مثل «امپراتوری مهربان» یا «امپریالیسم اخلاقی» جایگزین شوند و از این راه جناح حاکم بر کاخ سفید بخواهد با «تسخیر قلب‌ها و مغزها» اهداف خود را پیش ببرد. این پشت پرده گفتمان اوباما یعنی قدرت هوشمند در جهان اسلام در دو سخنرانی قاهره و آنکارا نمود یافت. این انگاره نمادین و تحلیل گفتمان متنی سخنرانی اوباما در واقع نشان از تغییر جهت‌گیری‌ها و راهبردهای آمریکا در جهان اسلام دارد و هدف از این تغییر، باز یافت چهره مخدوش آمریکا در قالب قدرت نرم و اجرای سیاست‌های واشنگتن در جهان اسلام است.

اقداماتی که در چند سال اخیر در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا شاهد بوده‌ایم، نشان از برندسازی است. اوایل قرن ۲۱، القاعده را برند کردند، بعد نوبت طالبان در افغانستان و صدام در عراق رسید. برندسازی به طور مرتب مطرح شده و اینک نوبت خاورمیانه و جهان اسلام است. دولت اوباما باید درک کند که ماهیت قدرت و سیاست در خاورمیانه تغییر کرده و تمرکز اصلی مسائل خاورمیانه از غرب با محوریت منازعه اعراب و اسرائیل به مناطق شرقی با محوریت عراق گسترش یافته است. تا زمانی که سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، پیرو اصولی راهبردی و تغییرناپذیر هم‌چون حفظ «موازنه قدرت» و «تقویت نقش اسرائیل» است، خاورمیانه و جهان اسلام روی آرامش و ثبات را به خود نخواهند دید. به هم پیوستگی مسائل سیاسی - امنیتی این دو منطقه، نیاز به بازتعریف نقش ایران در سیاست خارجی آمریکا را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. تأکید بر سیاست سنتی «توازن قوا» و حمایت «یکجانبه از نقش اسرائیل» در اوضاع کنونی نه کارآیی لازم را دارد و نه مورد پذیرش بازیگران مهم منطقه‌ای از جمله جمهوری اسلامی ایران است. ایران با توجه به ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد خود، کشوری جهانی و بین‌المللی است و بسیار فراتر از کشوری منطقه‌ای و محلی عمل می‌کند. شاید تنها بازیگری است که قاعده «جهانی فکر کن و محلی عمل کن» را با قاطعیت نپذیرفته، بلکه می‌خواهد و باید «جهانی فکر کند و جهانی عمل کند».

سخن آخر اینکه جورج واشنگتن، نخستین رئیس‌جمهور آمریکا، وصیت‌نامه معروفی دارد که در آن به مردم و دولت آمریکا توصیه کرده است: از نفرت بیش از اندازه به یک کشور و ملت و بالعکس عشق و علاقه بیش از اندازه به کشور و ملت دیگر پرهیزند. اما هیچ‌یک از رؤسای جمهور آمریکا به این وصیت‌نامه عمل نکردند و ما این مسأله را به خوبی در ارتباط با حمایت‌های بیش از اندازه دولت آمریکا از رژیم صهیونیستی شاهد هستیم. اوباما باید روند کنونی را تغییر دهد.

- بهرام‌پور، شعبانعلی، (۱۳۷۸)، «درآمدی بر تحلیل گفتمان»، کتاب مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی، به اهتمام محمدرضا تاجیک، تهران: فرهنگ گفتمان.
- تاجیک، محمد رضا، (۱۳۷۸)، **فرا مدرنیسم و تحلیل گفتمان**، تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
- سلطانی، سید علی اصغر، (۱۳۸۴)، «تحلیل گفتمان به مثابه روش و نظریه»، **فصلنامه علوم سیاسی**، ش ۲۸.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، **تحلیل انتقادی گفتمان**، ترجمه شعبانعلی بهرام‌پور، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۹.
- فرهنگ علوم سیاسی (۱۳۷۴)، تهران: سازمان اطلاعات و مدارک کلی کشور.
- فصلنامه سیاسی - اجتماعی گفتمان، (۱۳۷۷)، ش ۲، پاییز.
- فوکو، میشل، (۱۳۷۴)، **حقیقت و قدرت**، ترجمه بابک احمدی، تهران: نشر مرکز.
- قادری کنگاوری، روح‌الله، (۱۳۸۸)، «نقش و جایگاه گفتمان تروریسم در سیاست خارجی امریکا»، ماهنامه پیام انقلاب، ش ۲۹، آذر.
- کگلی، چارلز دیبلو و اوچین آر، ویتکف، (۱۳۸۸)، **سیاست خارجی امریکا (الگو و روند)**، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ملیکنف، جنیفر، (۱۳۸۵)، «مطالعه گفتمان در روابط بین‌الملل: نقد پژوهش و روش»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، **مجله سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، ش ۲۰، بهار و تابستان.

منابع لاتین

- Congressional Research Service, (2008), The Cost of Iraq, Afghanistan, and Other Global, War on Terror Operations Since 9/1. Updated October 15.
- Cox, Michael, (2004), "Empire, Imperialism and the Bush Doctrine", *Review of International Studies*, 30.
- Brose, Christian, (2009), "The Making of George W. Obama", *Foreign Policy Magazine*, Jan/Fe
- Decone, Alexander and Dean Burns, Richard and Logevall, Fredrik, (2002), *Encyclopedia of American Foreign Policy*, Simon and Schuster.
- Dewey, John, (1939), *Experience and Education*, New York: Macmillan.
- Dijk, Teun.A. Van, (1995), *Critical Discourse Analysis*, London: Longma.
- Hastedt, Glenn, (2004), *Encyclopedia of American Foreign Policy*, Facts on File, Inc.
- Huntington, P. Samuel, (1981), *American Politics: The Promise of Disharmony*, Harvard University Press.
- Huntington, P. Samuel, (2004), *Who Are We: The Challenges to America's National Identity*, Simon & Schuster, May.
- Korb, Lawrence J. and Boorsin, Robert O, *Integrated Power: A National Security Strategy for the 21st Century*, Center for American Progress.
- Nye, J, (2006), "In Meddle East the Goal is Smart Power", *The Boston Globe*, 19 August.
- Sutton, Rebecca, (1999), *The Policy: An Over View, Overseas Development Institute*, Portland House, Stage Place. London.
- Wendt, A. (1992), "Anarchy is What States Make of It", *International Organization*, 46, 2

منابع اینترنتی

- http://dari.kabul.usembassy.gov/remrks_040609.html
- <http://www.america.gov/st/peacesec-persian/2009/June/20090604140116eaifas0.2283441.html>
- <http://www.anhri.net/mena/hrw/2009/pr0604-3.shtml>
- http://tafsirkhabar.blogspot.com/2009/06/blog-post_02.html
- <http://www.bashgah.net/pages-33709.html>
- <http://www.iran-newspaper.com/1388/5/3/Iran/4268/Page/15/Index.htm>
- <http://www.bashgah.net/pages-33709.html>
- <http://www.bashgah.net/modules.php?name=Articles&op=show&aid=26783&query>
- <http://www.ertebatat.org/cgi-bin/mtt/mt-tb.cgi/18>
- http://www.americanprogress.org/kf/integrated_power.pdf
- <http://www.america.gov/st/peacesecpersian/2009/June/20090602170922kcsnigih0.5127375.html>
- <http://themoorxtdoor.wordpress.com/2008/12/17/on-obamas-islamic-world-speech>
- <http://ir.mondediplo.com>
- <http://www.toussi.blogfa.com/post-9.aspx>

